

واکنش جلال به پیشنهاد مدیر انتشارات آمریکایی فرانکلین!

... این قضایا بود تا حکومت دکتر امینی که درخشش شد وزیر فرهنگ. بسا او رفت و آمدکی داشتیم و گفت‌وگویی و شاید نفوذ کلادی... که باز سروکله همایون آصنعتی‌زاده – مباشر بنگاه و انتشارات آمریکایی فرانکلین و همزمان منشی کل تشکیلات حزب توده ایران!ا پیدا شد.این بار تلفن نکرد. مهاجر را فرستاد با نامه‌ای و پیشنهاد یک معامله دیگر که بلسه دل‌مان می‌خواهد فلان کارت را چاپ کنیم و الخ... که ردش کردیم. کتبی هم فکر کرده بود شاید درخشش را وا داریم به کاری و او می‌خواست علاجش را پیش از واقعه کرده باشد. و این واقعه البته رخ داد. یعنی در زمان وزارت او آن ۷ میلیون پول کتاب‌های درسی را که سهم وزارت فرهنگ بود، درخشش نداد که نداد. خانلری که پس از او آمد، داد. بعد بورس یونسکو پیش آمد و سفر فرنگ و حالا زمان وزارت خانلری بود که کاری با هم نداشتیم تا از نو بوی الرحمان حکومت بلند شد و باز سرو کله همایون پیدا شد. دیگر از بر بودیم. هر وقت اوضاع به هم می‌خورد و جوری احتمال یک خطری از جانب این قلم بود، او می‌آمد با پیشنهاد یک معامله. این بار آخر تلفن کرد که اگر دعوت کنیم می‌پذیری؟ معلوم بود که می‌پذیرفتیم، و چرا که نه؟ می‌اییم سوزرت را می‌خوریم و حرف‌مان را هم به جایش می‌زنیم؟ هر چیز به جای خویش نیکو. و رفتیم. سیمین هم بود، داریوش هم، مهاجر هم و او با عیالش. در خانه شمرانش – بالای هتل هیلتون – و یک برج ایفل آجری به‌جای بخاری وسط اتاقش. عینا، و شامی و اشرهایم و گپی و او یک لحظه آرام نداشت و معلوم شد که برای آرامش اعصاب حمام سونا می‌کند و از این قرتی‌بازی‌ها... و او در نوشیدن عجله می‌کرد. در جست‌وجوی جرأتی با آرامشی یا برای به سیم آخر زدن. پیدا بود، و من و صاحب قلم دست به یکی کرده بودیم که قضیه را ختم کنیم. دیگر بس بود. تا همایون درآمد که:

– همه کارهایت را در ۲۰ هزار نسخه منتشر می‌کنم.

و جوابش: – همان یکبار که در چاه ویل نسخ فراوان سر کار رفتم کافی بود! باز درآمد که: تو آخر برای که می‌نویسی؟ و چرا؟ و جوابش: – حتما نه برای اینکه تو میلیون بشوی! بعد درآمد که من به اشاعه فرهنگ خدمت می‌کنم و فواید کتاب چینی ارزان و رعایت قدرت خرید مردم و اینکه اصلا چرا تو می‌ترسی؟ و از این حرف‌ها. و جوابش:

– با کتاب بجائی درسی هم تو بلدی صاحبان سهم یک شرکت را میلیون کنی و با پول آمریکایی‌ها، کتاب‌مدار آمریکایی دربیورای و نظارت در کار ناشران کنی و انحصار کتاب و خریدن مجله‌ها و اینکه: تو خطرناک‌تری از مقامات امنیتی و سانسور و اینکه: دست‌مان برسد، دست‌گام‌ها را ملی می‌کنیم و الخ... که دیگر تاب نیاورد. برافروخته بر خاست به فحاشی که: – مادر قبحه (کذا) دارت می‌زنم! با درآمد یک روزم زندگیت را می‌خرم... و از این حرف‌ها.

دیگران ساکت بودند. ولی البته در جواب چنین پذیرایی گرمی. ما فقط اشاره به این کردیم که این دست اسکنش‌ها را همان بهتر که عین دسته علف جلوی دهان خانلری و بار قاطر ابارشاطر! بگیرد و به مسلح قدرت بکشد! نشان... و از این حرف‌ها. ولی او همچنان فحش می‌داد، و ما هر دو در دل قند آب می‌کردیم که از چنان آدم حساگری، چه سگ دهان‌درمادی ساخته‌ایم! اما می‌دیدي که الکل بیش از حد بر اعصابش کار کرده! این جلوی خلم‌ها زننده بود. این بود که همین دستی که این قلم را گرفته، به سمت جامی رفت که روی میز بود و محتوایش را پاشید به صورت او و همه بر خاستیم.

جلال آل‌احمد
 یک چاه و ۲ چاله و مثلا شرح احوالات (چاپ اول، تهران: انتشارات رواق، خرداد ۱۳۴۳) صفحات ۱۸ تا ۲۰

خبر

روایت کمتر دیده‌شده از زندگی شهید سیادشیرازی

مستند «سلمان انقلاب» با روایتی کمتر دیده‌شده از زندگی شهید سپهبد علی صیادشیرازی، تصویری تازه از فدائکاری، شجاعت و میراث ماندگار این سردار ملی ارائه می‌دهد. «سلمان انقلاب» مستندی با نگاهی عمیق به زندگی پرفراز و نشیب شهید سپهبد علی صیادشیرازی بوده و از تولیدات ویژه شبکه افق است. این اثر مستند که به کارگردانی و تهیه‌کنندگی حمید جوادى ساخته شده، روایتی تصویری از ده‌گى استقامت، فداکاری و آرمان‌گرایی مردی است که در خط مقدم دفاع از انقلاب اسلامی و استقلال کشور، جان خود را فدای وطن کرد. در این مستند، تلاش شده با بهره‌گیری از تصاویر نادر آرشیوی، خاطرات شفاهی و روایت‌های کمتر شنیده‌شده از نزدیکان و هم‌زمان شهید، ابعاد مختلف شخصیت و نقش تاریخی او بازخوانی شود. شهید صیادشیرازی نه‌تنها در دوران دفاع‌مقدس، بلکه در تثبیت امنیت ملی و سازماندهی ارتش پس از انقلاب نقش کلیدی ایفا کرد و امروز نیز نام او با شجاعت و ایمان در حافظه جمعی ملت ایران ماندگار است. مستند «سلمان انقلاب» با همکاری سازمان عقیدتی – سیاسی ارتش جمهوری اسلامی ایران تولید شده و هدف آن، آشنایی نسل‌های جدید با فرماتدهای است که تنها در میدان جنگ نبود، بلکه در میدان اندیشه، اخلاقی و وفاداری نیز پیش‌نواز بود.

پیامبر اعظم(ص):

دانادرین مردم کسی است که با مردم بیشتر مدارا کند و خوارترین مردم کسی است که به مردم اهانت کند.

روزنامه سیاسی ، فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی
 صاحب‌امتیاز و مدیرمسئول: محمد خوندی
 مدیر عامل: رضا شکیبایی
 سردبیر: سید عابدین نورالدینی

بررسی نشانه‌هایی که از سیر نزولی فروش کمدی‌ها

در سینمای ایران دیده می‌شود

تاکی پژمانیسم؟

پژمان جمشیدی تا کی پرفروش‌ترین بازیگر سینمای ایران باقی خواهد ماند؟ آیا صدرنشینی او در فهرست بازیگران تجاری سینمای ما نشانه‌ای است از پول‌ساز بودن این بازیگر یا نشان می‌دهد تمام زائرها، سبک‌ها و انواع مختلف فیلمسازی، غیر از آنچه عموما جمشیدی و هنرپیشه‌هایی مثل او در آن بازی می‌کنند، به شکل عمدی و مهندسی‌شده‌ای در اکران و تبلیغات، از میدان به در شده‌اند تا فقط چنین سبکی از کمدی‌ها بتوانند صدرنشین گیشه باشند؟ اساسا حضور کسی به عنوان پژمان جمشیدی در جایگاه پرفروش‌ترین بازیگر سینمای ایران، چه این جایگاه طبیعی کسب شده باشد و چه با پیاکوت و کنسل کردن انواع دیگر فیلمسازی، چه تأثیری در ساختار و بافتارهای سینمایی ما دارد؟ او فوتبالیستی متوسط بود که به طور ناگهانی و به دلیل رفاقتش با چند نویسنده و کارگردان طنز تلویزیونی مطرح شد؛ اتفاقی که قبل از این هم در سینمای ایران البته در بخش تجاری و عمدتا نازل آن، پویژه در جریان فیلمفارسی برای تعداد دیگری از ورزشکاران افتاده بود و پس از مدتی باعث غلتیدن سینما در یک چرخه اقتصادی معیوب و در نهایت رکود و ورشکستگی آن شد. آنچه نباید به راحتی از کنارش گذشت، توجه به بعضی از جدی‌ترین انتقادات به چنین فراآیندی است؛ انتقاداتی از این قبیل که استفاده از فرامتن سینما برای فروش بیشتر، مثلا به بازی گرفتن چهره‌ای که شهرتی غیرسینمایی در فوتبال، خوانندگی و امثالهم دارد، اگرچه یک کنجکاوی اولیه ایجاد می‌کند و باعث جذب تعدادی از مخاطبان خواهد شد اما به‌مثابه دور شدن از اساسی‌ترین روش‌های خلق جذابیت واقعی توسط خود سینماست، به‌علاوه ورود چنین چهره‌هایی که از دوپینگ شهرت غیرسینمایی برخوردارند، مسیر ورود به عرصه بازیگری را ویران می‌کند و از شایسته‌سالاری و علم و کوشش دور می‌سازد. در حالی که این انتقادات سال‌هاست جریان دارند، امسال فیلم «پایان‌سور» به کارگردانی مسعود اطیابی و با بازی پژمان جمشیدی در اکران نوروزی صدرنشین گیشه‌ها شد؛ اتفاقی که به راحتی از قبل قابل حدس بود، با این حال چیزی که نمی‌شد به راحتی حسی حس زد، کم شدن سهم فیلم صدرنشین گیشه از کل سبد فروش بود. در هشت‌ضلعی اکران نوروزی ۲ کمدی بفروش حضور داشتند که یکی رتبه اول فروش را کسب کرد و دیگری، پس از «موسد کلیم‌الله» در جایگاه سوم ایستاد. این شرایط نشان می‌دهد اگرچه هنوز فروش این سبک ویژه از کمدی‌ها به طور مطلق از بین نرفته اما افول محسوسی در این جریان به وجود آمده است. پس می‌توانیم پرسش ابتدایی این متن را با توجه به همین روندها بار دیگر با دقتی بیشتر مد نظر قرار دهیم؛ پژمان جمشیدی تا کی به عنوان پرفروش‌ترین بازیگر سینمای ایران باقی خواهد ماند؟ در ادامه به وضعیتی که با پایین نگه داشتن و مهجور نگه داشتن باقی فیلم‌ها باعث می‌شود این سبک ویژه از کمدی صدرنشین گیشه شود، یعنی سقف را پایین آورده تا این نوع فیلم‌ها از آن بالاتر نزنند، اشاره می‌شود تا به تحلیل مرحله افول آنها که از نوروز ۱۴۰۴ شروع شد یا لااقل نشانه‌هایش را بروز داد برسیم. پس از آن به ورزشکارانی که از زمان فیلمفارسی قبل از انقلاب تا کمدی‌های بفروش این روزها، بدون سابقه هنری و از دنیای ورزش یا به سینما گذاشته‌اند پرداخته می‌شود تا با مرور کلی سرنوشت تجاری کسانی که سلف پژمان جمشیدی بودند، نسبت به آینده این سبک از فیلمسازی دیدگاهی به دست بیاوریم.

■ **آیا فرهنگ مردم ایران نازل شده؟**

در چند سال اخیر اگر میزان فروش انواع فیلم‌های ایرانی را به عنوان معیاری برای سنجش وضعیت فرهنگی جامعه ایران در نظر می‌گیرفیم، باید به این نتیجه می‌رسیدیم که سطح عمومی فرهنگ در جامعه ایران نسبت به چند دهه قبل افت محسوسی کرده است. روزگاری بود که حتی فیلمی از بهرام بیضایی صدرنشین فروش گیشه سالانه می‌شد اما امروز وقتی جدول سالیانه فروش را بررسی می‌کنیم می‌بینیم تمام فیلم‌های غیر کمدی، چه جریان اجتماعی، به چه فیلم‌های سیاسی مرتبط با تاریخ معاصر یا آثار دفاع مقدسی و چه انواع دیگر فیلم‌ها، سرجمع فروش‌شان به کسر محدودی از یک فیلم کمدی بفروش هم نمی‌رسد. این‌ها البته نوع بخصوصی از کمدی هستند و حتی بسیاری از آثار کمدی که از چنین قواعدی پیروی نمی‌کنند هم نمی‌توانند در چنین وضعیتی فروش مناسبی داشته باشند. از آنجا که این آثار را اکثر کارشناسان، منتقدان و صاحب‌نظران نازل و حتی

گاهی مبتذل دانسته‌اند، استقلال از آنها هم می‌تواند به معنی پایین آمدن سطح عمومی فرهنگ در ایران باشد اما حقیقت این است که سطح فرهنگی مردم ایران پایین نیامده و این فیلم‌ها به طور طبیعی پرفروش نشده‌اند، بلکه انواع دیگر محصولات فرهنگی فروش‌شان پایین آمده است. خیلی از فیلم‌هایی که باید تولید شوند تا تنوع ژانر و محتوا در سینمای ایران وجود داشته باشد، اساسا تولید نمی‌شوند و بسیاری از فیلم‌های تولید شده هم در هزار توی اکران سینمای ایران چنان بایکوت شده‌اند که مخاطبان‌شان گاهی به چند هزار نفر هم نمی‌رسد. به عبارتی، در شرایط فعلی پاخور سالن‌های سینما تنها از کسانی تشکیل شده که فیلم‌هایی مثل «من سالوادور نیستم»، «رحمان ۱۴۰۰»، «دینامیت»، «سال گریه» و امثال اینها انتخاب اصلی‌شان است و اکران فیلمی که معادل امروزی آثاری مثل «قیصر» یا «عقاب‌ها» باشد هم در چنین وضعیتی با شکست مطلق در گیشه مواجه خواهد شد.

این وضعیت اما تا ابد قابل ادامه نیست. کمدی‌های بفروش یک دهه اخیر که مدتی رضا عطاران نماد پرفروش‌ترین‌های‌شان بود و از چند سال پیش به این‌سو پژمان جمشیدی این جایگاه را تصاحب کرده، به قدری از خودشان تقلید کرده‌اند و دچار تکرار شده‌اند که دیگر جذابیت چندانی برای آنها باقی نمانده است. مخاطب سینمای ایران تا کی باید پژمان جمشیدی را در قالب شخصیتی ببیند که تمام اجزا و اتفاقات حول و حوش او تقریبا یکسان هستند؟ تیپ تکراری یک فرد رند و حدودی لمپن که به‌شدت دنبال به دست آوردن یک پول قلمبه است و یک زوج بازیگری م‌ذکر دارد که در این راه همراهی‌اش می‌کند و آنها برای پولدار شدن، یک روش شاذ و عجیب پیدا می‌کنند. این زوج در این مسیر به تعدادی آدم مذهبی هم برمی‌خورند و مقداری مجبور می‌شوند ادای آن مذهبی‌ها را در بیاورند تا فیلم بتواند از این طریق متلکی به آن گروه اجتماعی هم بیندازد. چند صحنه رقص مردانه هم که بیشتر از رقص، شبیه شنگول‌بازی است به کار ضمیمه می‌شود تا در بیننده‌ها توهم تابوشکنی ایجاد کند. از هزارپا (زوج عطاران – عزتی) تا لونه زنبور (زوج کیایی – جمشیدی) و از تماش خونی (زوج عزتی – جمشیدی‌فر) تا زودپز (زوج تانبدنه – محمدزاده) خلاصه داستان تمام این فیلم‌ها تقریبا یکی است و فقط آن کار شاذی که این ۲ شخصیت اصلی ایدها برای پولدار شدن انجام بدهند در می‌کند. یک بار یکی‌شان که یکی از پاهایش مصنوعی است، خودش را به عنوان جنباز جا می‌زند، بار دیگر این ۲ شخصیت ناچارند خودشان را سرباز جا بزنند تا بتوانند دقتینه‌ای چند میلیاردی را از یک کلانتری بزدند؛ و بار دیگر این ۲ شخصیت تصمیم می‌گیرند در یک مکان عجیب دست به قمار بزنند، یک بار دیگر این ۲ نفر تصمیم می‌گیرند پدرزن‌شان را که هم‌زمان با موشک‌باران شهری، به علت انفجار زودپز از دنیا رفته، شهید جا بزنند و... از میان فیلم‌هایی که هنوز اکران نشده‌اند هم مواردی مثل «آنتیک»، «کفایت مذاکرات» و چندین و چند مورد دیگر، همگی همین درونمایه را دارند. حتی شکلک‌ها، متلک‌ها و موقعیت‌های این فیلم‌ها هم به‌شدت شبیه هم شده است و دیگر چیز جدیدی برای ارائه دادن وجود ندارد.

برای به راه افتادن یک پروژه اینچنینی کافی است یک ایده عجیب برای پولدار شدن ۲ آدم رند و لمپن پیدا شود که کم و بیش اصطلاکی بین آنها و جامعه مذهبی هم به وجود بی‌آورد و باقی قصه – اگر بشود اسمش را قصه گذاشت– از پیش معلوم است. دوره این نوع فیلمسازی حتی به عنوان شیوه‌ای نازل و سطح پایین برای کسب سود مالی هم گذشته است. نماد اصلی این دوران پژمان جمشیدی بود که بدون یک روز تمرین تئاتر یا یک ساعت حضور در آموزشگاه‌های بازیگری، وارد سینما شد و به عنوان اصلی‌ترین چهره در یک دوره خاص شناخته می‌شود. اگر با دقت نگاه کنیم، این فراآیند یک کبی بی‌کم و کاست از فراآیند فیلمفارسی در دوره قبل از انقلاب است. دوره‌ای که در آن یک فیلمساز، حتی یک فیلم خودش را ۲ سال بعد عین به عین و بدون تغییر نام کپی کرده بود و سازوکار ورود هنرپیشه‌ها به سینما هم به هر چیزی مربوط بود جز مهارت‌های بازیگری و خاستگاه آنها که هر جایی می‌توانست باشد جز تئاتر یا آکادمی. این جریان سرانجام قبل از پیروزی انقلاب اسلامی به ورطه ورشکستگی مطلق غلتید، چون یک هیجان کاذب اولیه را اقتدر کش داد و از روی آن کبی کرد که دیگر هیچ انگیزه‌ای در مخاطبان برای دنبال کردنش باقی نمانده بود.

■ **از فردین تا پژمان جمشیدی؛ فاصله کوتاه میدان تا صحنه**
 اگر فهرست ورزشکارانی را به عنوان هنرپیشه

نشانی: خیابان انقلاب اسلامی، بین حافظ و خیابان ولیعصر (عج)، کوچه سعید، پلاک ۹
 روابط عمومی: ۶۶۴۱۳۹۲ | تلفن: ۶۶۴۱۳۷۸۲ |نمبر: ۶۶۴۱۳۱۳۲
 پیام‌رسان: @vatanemrooz | پست الکترونیک: info@vatanemrooz.ir
 چاپ: موسسه جام‌جم برتر برنا | توزیع: نشر گستر امروز: ۶۱۹۳۳۰۰



رقابت می‌کرد و در هر ۲ رشته عنوان قهرمانی ایران و آسیا را در دسته فوق‌سنگین به دست آورده بود. لرنستانی در مجموع ۵ مدال طلای آسیا به دست آورده است و بعد از ورزش، فعالیت‌های سینمایی خود را آغاز کرد که فیلم‌های «افسانه دمرل»، «بوی بهشت» و «روزی که هوا ایستاد» از جمله آنها هستند.

اما در عالم فوتبال این اتفاق دیرتر از سینما افتاد. برای نخستین بار عزیز اصلی که دروازه‌بان تیم ملی بود، با فیلم «بی‌عشق هرگز» به کارگردانی ساموئل خاچیکیان و نویسندگی احمد شاملو در سال ۱۳۴۵ وارد سینما شد. شاید نام شاملو بسیاری از مخاطبان امروزی را به اشتباه بیندازد که با اثری جدی و روشنفکرانه طرف هستند اما در واقع شاملو در آن دوران نویسنده تعداد زیادی از نازل‌ترین و مبتذل‌ترین فیلمفارسی‌ها بود که این هم خودش را به عجایب است. کار عزیز اصلی در سینما نگرفت و تا نوبت بعدی که یک فوتبالیست‌بخت خودش را جلوی دوربین امتحان کند، ۱۰ سال دیگر زمان سپری شد. سال ۵۵ مه‌راب شاه‌رخ‌ی که به پله ایران مشهور بود، با بازی در فیلم «علف‌های هرز» به کارگردانی فرزان دلجو و امیر جاهد بخت خود را امتحان کرد که بازی‌اش نه مورد توجه هاداران فوتبال گرفت و نه سینمادوستان. او به همین دلیل از سینما کنار گرفت و حتی بعد از آن پیشنهادهای مهرجویی و کیبایی را برای بازیگری نپذیرفت. نوبت بعدی که پای فوتبالیست‌ها به سینما باز شد مربوط به بعد از انقلاب می‌شد و باز هم ساموئل خاچیکیان برای این موضوع با پیش گذشت و نقش خودش را برای فیلم «چاووش» در سال ۶۹ جلوی دوربین آورد. همکاری آنها در سال ۷۱ با فیلم «مردی در آینه» و سال ۷۲ در فیلم «بلوف» ادامه یافت و البته چیز چندانی از آن در خاطره‌ها نماند.

در سال ۱۳۸۰ علی انصاریان در حالی که هنوز فوتبال بازی می‌کرد، در ۲ قسمت از طنز شبانه «زیر آسمان شهر» در نقش خودش و به عنوان خواهرزاده خانم فرامرز جلوی دوربین مه‌راب غفوریان رفت. او ۲ سال بعد در ۲ قسمت از سریال «قطعه‌چین» به کارگردانی مه‌راب مدیری هم در نقش خودش به عنوان بازیکن فوتبال بازی کرد و همان سال در سریال «فنجه‌های سحر» به کارگردانی محسن محسنی‌نسب نقش مربی فوتبال را داشت. انصاریان که هیچ سابقه‌ای در بازیگری نداشت تا مدت‌ها در فیلم‌ها و سریال‌ها در نقش خودش و به عنوان فوتبالیست ظاهر می‌شد و حضور کوتاهی داشت. او سال ۸۵ در فیلم «پادش سکوت» به کارگردانی مازیار میری هم نقش خودش را بازی کرد و «انتقال» از علیرضا بذرافشان در سال ۸۷ اثر دیگری بود که به همین ترتیب حضور این بازیگر، در جلوی دوربین رقم زد. در ادامه اما انصاریان پا را فراتر گذاشت و کم‌کم به عنوان یک بازیگر حرفه‌ای و جدی فعالیتش را ادامه داد؛ به نحوی که در سال ۹۰ فیلم «فقط صدا می‌ماند» به کارگردانی سعید چاری را بازی کرد که در آن نقش یک روحانی را داشت. البته علی انصاریان هیچ‌وقت نقش اول یا نقش‌های طولانی را بازی نکرد و به ستاره تبدیل نشد. با این حال تا قبل از پژمان جمشیدی او مشهورترین فوتبالیست در عالم سینما بود. غیر از این موارد تا به حال فوتبالیست‌هایی مثل سعید سبزی، امجدرضا عابدزاده، سیدمه‌دی حیدری، سیدعلی موسوی، علی پروین، جواد زرنجه، حمید استیلی، محمد برزگر، علیرضا نیکبخت‌واحدی، فرزاد مجیدی، نیما نکسیسا، کریم باقری، آرش برهانی، غلامرضا فتح آبادی، حمید درخشان، بهروز رهبری‌رود و خسرو حیدری هم جلوه‌های مختصری جلوی دوربین داشته‌اند که اکثرا اختخاری بوده و البته سابقه ورزشی بعضی از هنرپیشه‌ها مثل سعید راد یا جمشید هاشم‌پور هم قابل توجه است، هرچند آنها بیشتر به عنوان بازیگر شناخته می‌شوند و در عالم ورزش تا بس‌رحد قهرمانی پیش نرفته بودند. هادی ساعی هم که نخستین مدال‌آور تکنواندی ایران در المپیک بود، به عبث بخت خود را در سینما آزمود و البته توفیقی کسب نکرد. اگر چند حضور افتخاری را در نظر نگیریم، به باید بدانند که از طریق کسب مهارت و صبوری و تلاش به جایی خواهد رسید، نه استفاده از دوپینگ‌هایی مثل شهرت ورزشی یا خوانندگی و امثال آنها.